

درس دویست و نود و پنجم (صوت ۳۰۹):

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط در

کلام فقهاء (5)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به مذکّی و غیر مذکّی و تقابل این دو بود و مرحوم کمپانی از بعضی از اعظم مطلبی را نقل می‌کند و به دنبال این مسئله مطالبی را مطرح می‌کند؛ عرض شد که تقابل بین مذکّی و غیر مذکّی به یکی از انحاء تضاد و یا عدم و ملکه و یا سلب و ایجاب خواهد بود و تقابل سلب و ایجاب به نحو عدم الربط [مطرح می‌باشد] نه ربط عدم، که ربط عدم در عدم و ملکه مطرح است نه در سلب و ایجاب؛ در سلب و ایجاب، سالبه به عنوان عدم الربط مطرح می‌شود و چون عدم ربط به معنای عدم آن حیثیت غیر مذکّاتیت و آن جنبه غیر مذکّی بودن یعنی جنبه غیر وجود شرائط، حیثیت غیر وجود شرائط تذکّیه علم یقینی به او در حال زهاق روح نیست چون موضوع در اینجا **ما زَهَقَ رُوحُهُ** است، **ما زَهَقَ رُوحُهُ** مذکّاً و **ما زَهَقَ رُوحُهُ** غیر مذکّی چون این حیثیت علم به او سابق نیست فلذا اصل عدم در اینجا جاری نمی‌شود.

تصوّر چند نوع وجود در قضایا

بعضی‌ها فرموده‌اند که غیر مذکّی و عدم تذکّیه از وصف به لحاظ عدم ناعت است، وصف عدم ناعتی در مقابل وجود ناعتی است. به این بیان که در مورد وجود ناعت و وجود رابطی ممکن است این را مقابل با عدم ناعتی یا عدم حیثیت رابطیه لحاظ کنیم. برای توضیح این مسئله باید عرض کنیم که در قضایا چند نوع وجود می‌شود تصور کرد؛ یک وجود، وجود فی نفسه و لنفسه است که این عبارت از وجود جوهر است؛ موجودیت جوهر موجودیت فی نفسه است فی غیره نیست، این وجود فی نفسه که عبارت از وجود رابطی است درقبال وجود رابط لحاظ می‌شود که وجود رابط در هَلِیَّاتِ مرکّبه و کان ناقصه است؛ یعنی ربط بین محمول و موضوع، ربط بین وجود محمولی و آن وجود موضوع که البته وجود محمولی، اعم از آن وجود موضوع است یعنی هرچه که بتواند محمول واقع بشود. این وجود فی نفسه و لنفسه وجود جوهر است از نقطه نظر فی نفسه بودن، درقبال آن وجود نسبی است که از آن تعبیر به وجود رابط می‌کنند.

تعریف وجود محمولی و رابطی

در این وجود، هم جوهر و هم عرض هردو وجود فی نفسه دارند یعنی عَرَض قائم به حیثیت خودش است؛ حیثیت خودش را خودش قائم به اوست گرچه حال در موضوع است و بدون حلول در موضوع وجود عَرَض، تحقق خارجی ندارد ولی از نقطه نظر ماهیت و از نقطه نظر هویت خارجیه وجود عَرَض برای خود جنبه استقلال دارد. این وجود، وجود فی نفسه است. از این وجود تعبیر به وجود محمولی می‌آورند یعنی وجود محمولی می‌گویند، وجود رابطی هم می‌گویند.

تعریف وجود ناعتی

وجود دوم در تقسیم دیگر وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ و یا لْغَیْرِهِ است یعنی در تقسیم دیگر اگر این وجود فی نفسه که حیثیت استقلالیه در او حیثیت نفس خود آن وجود محمولی است **سواءً کان عَرَضاً أو جوهرًا** اگر حال در موضوع باشد و به عبارت دیگر وجود فی نفسه او عین وجود لغیره باشد که موضوع و جوهر است، این وجود، وجود ناعتی می شود که همان وجود، وجود اوصاف و عوارضی است که عارض بر جوهر و موضوع می شود مانند رکوع، نوم، قیام، جلوس، کم، کیف و سایر اوصافی که این اوصاف بر موضوعی که آن موضوع جوهر است عارض می شوند. حال اگر این موجود فی نفسه قائم به خود ذات باشد و در ضمن امر دیگر محقق نباشد که همان وجود موضوع است این وجود محمولی می شود این وجود، وجود جوهر است و وجود خود موضوع است.

یک وجود هم داریم که این وجود، وجود رابط است نه رابطی؛ گفتیم که وجود رابطی دوتا است یک وجود رابطی لغیره است که اعراض است یک وجود رابطی لِنَفْسِهِ است که جوهر است، وجود دیگر وجود رابط است یعنی نفس الرِّبْط بین محمول و موضوع است که آن نسبت و آن ربط در اینجا تحقق دارد. البته این وجود رابطی با نسبت حکمیه متفاوت است؛ گاهی باهم متصادقین هستند و متلاقین، گاهی باهم متفارقین هستند. در وجود رابط به این کیفیت، در قضایایی که به هَلِیَّتِ مرکبه و به کان ناقصه است مربوط می شود؛ **کَانَ زَیْدٌ قائماً** نسبت بین قیام و زید در اینجا از او تعبیر به وجود رابط می شود، نفس قیام خودش وجود ناعتی است زید خودش وجود رابطی فی نفسه و لِنَفْسِهِ است این انتساب قیام به زید که عبارت از آن نسبت است، در اینجا به عنوان وجود رابط از آن تعبیر می آورند. این در هَلِیَّتِ مرکبه است: **هل زَیْدٌ قائمٌ؟ هل زَیْدٌ جالسٌ؟ هل زَیْدٌ آکلٌ؟** اینها همه قضایای هَلِیَّة مرکبه هستند. آن نسبت حکمیه ای که ما در آن نسبت حکمیه بین محمول و موضوع حکم می کنیم و تصدیق به آن وجود محمولی برای موضوع هست هم در قضایای هَلِیَّتِ بسیطه و هم در قضایای هَلِیَّتِ مرکبه هست.

بنابراین در هر جا که وجود رابط در آنجا هست نسبت حکمیه هم در آنجا هست و **لا أَکْثَر**، ممکن است در قضایایی نسبت حکمیه باشد ولی در آنجا وجود رابط نباشد مانند **زَیْدٌ موجودٌ؛ زَیْدٌ موجودٌ** گرچه قضیه ای است اما این قضیه، قضیه بسیطه است و با هَلِیَّتِ بسیطه از آن تعبیر می آید و با کان تامه از آن تعبیر آورده می شود. **کانَ زَیْدٌ موجوداً** نفس الوجود را شما بر زید حمل می کنید یعنی در این وجود، خود کون به ماهیت تعلق گرفته است نه یک ماهیتی که لشیء هست **ثبوت شیء لشیء** در اینجا نیست بلکه ثبوت شیء است. خود وجود زید در اینجا مطرح است نه وجود اکل و کتابت برای زید.

بنابراین ممکن است در قضایایی که این قضایا به نحو هَلِیَّتِ بسیطه هستند در آنجا نسبت حکمیه باشد

چون ما در آنجا می‌گوییم که **زیدٌ موجودٌ** در اینجا هم قضیهٔ ما موضوع و محمول دارد، تصور آن دوتا را دارد نسبت بین وجود و زید هست، تصدیق به این نسبت هست. این نسبت حکمیه در قضایای به‌نحو کان تامّه یا به‌نحو هَلِیّتِ بسیطه در اینجا موجود هست و همین‌طور این وجود که نسبت حکمیه است، در قضایای هَلِیّتِ مرکبه هم هست مثلاً **هل کانَ زیدٌ کاتبٌ؟** این مرکب است یا **کانَ ناقصه** مثل **کانَ زیدٌ جالساً** این در اینجا قضیه به‌نحو کان ناقصه در اینجا هست. این نسبت حکمیه که همان نسبتی است که تصدیق روی آن نسبت قرار گرفته در اینجا موجود است.

وجود رابط در قضایای مرکبه

در کان ناقصه وجود رابط هست و در کان تامّه وجود رابط نیست چون وجود رابط، ربط بین محمول و موضوع است درحالی‌که در این قضیه ربط معنا ندارد بلکه خود وجود بر موضوع خودش عارض می‌شود. وجود بر آن ماهیت خودش عارض می‌شود و دیگر در اینجا ربط معنا ندارد. نمی‌شود که بین شیء و وجودش ربط قائل شد بلکه ربط همیشه در انتساب یک عَرَض به موضوعی است اما در انتساب یک وجود به یک موضوع که ربط معنا ندارد. پس وجود رابط در قضایای بسیطه معنا ندارد بلکه در قضایای مرکبه است.

بعض الأفاضل نسبت به مسئلهٔ عدم تذکیه قائل به عدم وجود ناعتی برای عدم تذکیه شدند یعنی گفته‌اند که در وجود ناعتی آن وجود، حالٌ در موضوع است کتابت حلول در موضوع می‌کند، سواد حلول در موضوع می‌کند؛ **هذا الجسم أبيض، هذا الجسم أسودٌ**، بیاض و سواد حلول در موضوع می‌کنند، اینها وجودشان وجود ناعتی است اما عدم تذکیه یا تذکیه وجودشان ناعتی نیست بلکه نفس الانتساب است، وجود اینها وجود رابط است یعنی تذکیه این‌طور نیست که حالٌ بشود در زهاق روح، قائم به زهاق روح بشود، [در واقع] زهاق روح جوهر برای تذکیه بشود و تذکیه استناد به زهاق روح پیدا نکند. نه این‌طور نیست بلکه زهاق روح یک امری است که آن امر در اختیار کسی نیست، آن یک امری است که اصلاً جوهر نیست، روح جوهر است اما زهاق که جوهر نیست، زهاق روح خودش وصف است که این وصف از حرکت روح و تبدّل روح پیدا می‌شود.

حالا این تذکیه بیاید بر زهاق روح عارض بشود، نمی‌شود. خود زهاق روح جوهر نیست چه برسد به اینکه تذکیه یا عدم تذکیه عارض بر او بشود و در او حلول کند به‌عنوان غیر مذکّی و یا به‌عنوان مذکّی و این حیوان متصفّ بشود. پس وقتی که تذکیه و عدم تذکیه مستند به زهاق روح نشد... بله، معلول برای زهاق روح می‌شود قرار بگیرد؛ زهاق روحی که علت برای تذکیه است یا زهاق روحی که علت برای عدم تذکیه است اما عَرَض نمی‌تواند از این‌طرف عارض بر این زهاق روح شود وقتی که نشد بنابراین ما نمی‌توانیم در اینجا اصالت عدم تذکیه را جاری کنیم چون اصل عدم تذکیه دلالت بر وجود امر محقق می‌کند که با استصحاب آن امر محقق، حکم شرعی مترتب بر موضوع مستصحب باشد و ما در اینجا نداریم؛ ما در اینجا وصفی که قائم به

حیوان باشد نداریم چون تا وقتی که زنده است تذکیه و عدم تذکیه معنا ندارد وقتی هم که زهاق روح شد آن موقع عَرَضی نداریم که این عَرَض آمده باشد به واسطه زهاق روح عارض بر این حیوان بشود چون عَرَض حالت سابقه ندارد. این امر عدم تذکیه و این تذکیه حالت سابقه نداشت، وقتی حالت سابقه ندارد ما چه چیز را استصحاب کنیم؟! وقتی که ما عدم تذکیه را نتوانستیم بر این موضوع حمل کنیم، موضوع میته و موضوع غیر مذکّی که به مصداق آیه و روایات، موضوع برای حرمت و نجاست بود در اینجا منتفی می شود. بنابراین در شک بین مذکّی و غیر مذکّی اصلی که اثبات حرمت و نجاست را بکند را نداریم و تمسّک به اصالة الحلیه و اصالة الإباحه در اینجا می شود.

مرحوم کمپانی در رد این مسئله به نحو گسترده و تفصیل واقعی برای نظر خودشان بیان می کنند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد